

۷۶۱۲۴
۱۷۰۳۷

حکومت اسلامی در تفسیر المیزان علامه طباطبایی (ره)

رسالت / ۱۰ تیر ۸۶

مهدی بیژنی

اشاره:

انسان موجودی است که بالطبع گرایش به اجتماع دارد و همواره در صدد بوده است نوعی تشکیلات و سازمان برای خود ایجاد کند تا از این طریق، از تعدی‌های زندگی فردی از یک سو و افراد مستکبر دوری نماید. از آنجا که اسلام مدعی است برای تمام زندگی بشر برنامه دارد لذا برای نوع حکومت نیز برنامه دارد که ما آن را حکومت با محتوای اسلامی می‌دانیم و در این مقاله درصدد هستیم که دیدگاه مفسر بزرگ قرآن کریم مرحوم علامه طباطبایی (ره) را در مورد "حکومت اسلامی" با توجه به آیات قرآنی بیان کنیم. امید است که این مختصر، راهگشای دوستان و مقدمه‌ای برای تفحص بیشتری در قرآن کریم راجع به این مسئله باشد.

ضرورت اجتماع:

باتوجه به اینکه انسانها دارای سلیق‌های مختلفی هستند و همواره هدف‌های متفاوتی برای خود تعریف می‌کنند لازم و ضروری است که در اجتماع گرد هم جمع شوند تا اولاً: هریک از افراد با انجام دادن بخشی از وظایف خود و دوری کردن از پاره‌ای منافع شخصی، خود و دیگران را در راه دستیابی به اهداف خود یاری کنند. ثانیاً: از طریق همین جوامع انسانی و آرای خود، از تسلط افراد مستبد و خودخواه جلوگیری کنند و به طور کلی فلسفه و ضرورت شکل‌گیری اجتماع و اجتماعی زیستن به اجتماعی بودن بر می‌گردد و در واقع انسان فطرتاً ترجیح می‌دهد در یک جمع زندگی کند تا اینکه به صورت فردی زندگی کند.

ضرورت حکومت:

در طول ادوار گذشته همواره شاهد بوده‌ایم که همواره انسان‌ها اجتماعات کوچک و بزرگی تشکیل داده‌اند و بعضاً شاهد این هستیم که افراد خود کامه و ظالم بر دیگران، هوسرانی کرده‌اند و تبعات جبران‌ناپذیری برای آنها به وجود آورده‌اند. این افراد که به عنوان پادشاه حکمرانی کرده‌اند اگر چه باعث ظلم و تعدی بر مظلومان شدند اما،

چون همواره یک نوع ترس از دست دادن حکومت در خود احساس کرده‌اند همواره برای حفظ سلطنت خود جامعه را در حال ذلت و خواری قرار داده‌اند تا کسی نیروی تجاوز به حقوق دیگران را نداشته باشد و نکته حائز اهمیت این است که در صورت نبودن همین حکومت فساد دیگر چیزی از نظام اجتماعی باقی نمی‌ماند لذا حکومت بر مردم هرچند که به مردم ظلم رساند از نبودن حکومت بهتر است و همواره مردم از چنین حکومت‌های ظالمی به خاطر ترس از عدم حکومت و عواقب آن سر به طاعت فرو می‌آورند.

علامه (ره) می‌فرمایند: "... چه بسا این خود کامگان که نام رئیس یا پادشاه بر خود نهاده بودند دستخوش هلاکت یا سرنوشت شوم دیگری می‌شدند و آنگاه مردم در اثر نداشتن یک زمامدار احساس فتنه و فساد نموده، اختلال نظام و وقوع هرج و مرج تهدیدشان می‌کرده، ناگزیر می‌شدند یک گردن کلفت دیگر را روی کار آورند و زمام امور اجتماع را به دست وی دهند و باز آن شخص پادشاه می‌شد و تعدی و تحمیل را از سر می‌گرفت." (۱)

انسانها از ابتدای تاریخ کوشیده‌اند که برای خود حکومت و رژیمی ایجاد کنند و همواره تحت فرمانروایی حکومت باشند که این روند باعث شکل‌گیری حکومت‌هایی نظیر پادشاهی مطلقه، پادشاهی مشروطه و ریاست جمهوری و ... شده است.

اما سوال اساسی این است که آیا مردم در برابر حکومتی که داعیه عدل و برابری دارد چه واکنشی انجام می‌دهند؟

آیا این حکومت قادر است بر اجتماع انسانی حکمرانی کند؟

آیا این حکومت قادر به ثبات و پایداری است؟

آیا حکمرانانی که دم از صلح و سازش می‌زنند برخلاف حکمرانان ستمگر که همواره استدلالشان این بوده است

که "برای حکمرانی باید در قالب دیکتاتوری پیش رفت." سرافرازند و یا محکوم به شکست هستند؟

در این میان پیامبران در این اصلاح سهم بیشتری داشته است و مردم را به سوی برپایی عدل می‌خوانده‌اند و از مردمان می‌خواسته‌اند از خدای یگانه اطاعت کنند و در این میان کسانی چون نمرودها، فرعون‌ها نیز بوده‌اند که مردم را تحت سلطه و فرمانروایی خود درآورده‌اند و عموماً پیامبران برای آگاهی مردم از عواقب پیروی از چنین

حکومت‌هایی و در مقابل دعوت به اطاعت از خداوند فرستاده شده‌اند. علامه (ره) در این باره می‌فرماید: «موسی (ع) پیامبر اولوالعزم را می‌بینیم که در دفاع از بنی‌اسرائیل به معارضه با فرعون و روش جائرانه او قیام کرده و قبل از او ابراهیم را می‌بینیم که به معارضه با نمرود بر می‌خیزد و بعد از او عیسی ابن مریم (ع) را و سایر پیامبران الهی را می‌بینیم که هر یک علیه خودسران عصر خود قیام نموده، سیره ظالمین عصر خود را تقبیح نموده مردم را دعوت می‌کنند که اطاعت مفسدین نکنند و از پیروی طاغیان پرهیزند.»^(۲)

اما در قرآن کریم به عنوان معجزه پیامبر خاتم (ص) شاهد این امر هستیم که قرآن مسئله سلطنت و حکومت را به شرطی کرامت خوانده که با تقوای الهی توأم باشد و انسان‌ها تنها، موظف هستند از کسانی که خود معرف تقوا و برپا کننده عدالت هستند اطاعت کنند.

قرآن کریم مسئله ملک را شانی از شئون مجتمع انسانی می‌داند و این وظیفه را به دوش اجتماع نهاده است. همان طور که مسئله تعلیم یا تهیه نیرو برای ترساندن کفار را وظیفه عموم دانسته است.

علامه (ره) می‌فرماید: «قرآن کریم مردم را دعوت نمی‌کند مگر به سوی تسلیم خدای یگانه شدن و از جوامع تنها آن جامعه را معتبر می‌داند که جامعه‌ای دینی باشد و جوامع دیگر که هر یک شریکی برای خداوند عبادت می‌کنند و ... برای هر طائفه‌ای وطنی جداگانه قائل‌اند و خرافاتی دیگر از این قبیل را جزء مقدسات خود می‌دانند، طرد نموده، چنین اجتماعی را از درجه اعتبار ساقط می‌داند.»^(۳)

از مطالب فوق‌الذکر چنین برداشت می‌شود که دو نوع حکومت را به طور کلی از آیات قرآن می‌توان استناد کرد:

(۱) حکومت الهی که مبنای نبوت همه انبیا برای استقرار و برپایی آن بوده است چرا که این نوع حکومت تضمین کننده سعادت بشری در این دنیا و آخرت می‌باشد و این حکومت است که پاسخگوی کلیه نیازهای بشری است و همواره مسلمانان ملزم هستند که از این حکومت پیروی کنند که آیات ۲۶ و ۲۷ سوره آل عمران به طور اخص درباره این موضوع بحث می‌کند.

(۲) حکومت طاغوت: حکومتی که سران آن براساس هوای نفس حکمرانی می‌کنند و اصحاب آنها را در جرگه طاغوتیان قرار گرفته و خداوند عذاب آتش را برای آنها در نظر گرفته است که آیات ۲۵۶ و ۲۵۷ سوره بقره در

اشاره به این نوع حکومت است. صراحتاً آن را بیان می‌کند که در ذیل به تفسیر این آیات پرداخته شده است:

آیه ۲۶ سوره آل عمران

قل اللهم مالك الملك توتى الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء بيدك الخير انك على كل شىء القدير* تولج اليل فى النهار و تولج النهار فى اليل و تخرج الحى من الميت و تخرج الميت من الحى و ترزق من تشاء بغير حساب

قسمت اول آیه: قل اللهم مالك الملك ...

اولا باید توجه داشت که "ملک" به کسر در برگزیده دو معناست:

(۱) ملک حقیقی: یعنی اینکه مثلاً انسان اگر مالک است به هر نحوی بتواند در آن تغییر به وجود آورد بنابراین معنا همواره ملک قائم به مالک خواهد بود و به قول علامه(ره): "هیچ وقت ممکن نیست که ملک از مالکش جدا و منتقل شود و ... خدای تعالی نسبت به عالم از این قبیل است، پس خدای متعال مالک تمامی اجزاء و شئون عالم است پس او می‌تواند در همه اجزاء عالم به طوری که بخواهد تصرف نماید." (۴)

(۲) معنای دوم ملک با کسره: این است که مثلاً اگر انسان را مالک فرض کنیم در چارچوب رابطه‌ای که عقل میانه او و ملکش برقرار می‌دانند هر قسم تصرفی که می‌خواهد بکند تا به مقاصد اجتماعی خود نایل شود و آن ملک اعتباری و قراردادی است اما باید توجه داشت که در آیه کریمه ملک با ضمه آمده است که به معنای پادشاهی می‌باشد و آن چیزی است که پادشاه حق حکومت بر رعیت دارد. در این باره علامه(ره) می‌فرماید: "ملک پادشاه در حقیقت ملکی است روی ملک، که در اصلاح آن را ملک طولی می‌نامیم مانند ملک مولی نسبت به برده است و نسبت به آنچه که برده‌اش مالک است [و به همین جهت ملک به ضمه میم هم آن دو قسم ملک را در بر می‌گیرد] و خدای سبحان هم ملک تمام عالم است و هم مالک آن. آن هم علی‌الاطلاق اما اینکه مالک تمام عالم است دلیلش این است که ربوبیت و قیومت مطلقه دارد، هیچ موجودی خارج از ربوبیت او نیست، برای اینکه آنچه تصور شود، خالقش خدا است و نیز تمام عالم از اوست" (۵)

این آیه از قرآن همان طور که اذعان داشت بیانگر این نکته است که خداوند متعال مالکیتش اعم از ملک حقیقی

و اعتباری است (بنا بر قول علامه).

ادامه آیه: توتی الملك من تشاء و ...

از شئون ملک اعتباری است و آنچه که در آیه دوم آمده است.

ادامه آیه: تولج الیل و ...

از شئون ملک حقیقی است پس خداوند مالک الملك علی الاطلاق است.

یعنی هم مالک ملک حقیقی است و هم اعتباری است.

از مطالب بالا این نکته برداشت می‌شود که در نوع حکومتی که خداوند برای بشریت ترسیم کرده است خود

خداوند حاکم مطلق می‌باشد که بنا بر مصلحت این حق حکمرانی بر مردم را به هرکس که صلاح بداند اعطا می‌کند

و این گونه نیست که هرکس بخواهد بر جامعه اسلامی حکمرانی کند و مردم از او پیروی کنند. بلکه این نوع

حکومت حساب و کتاب خاص خود را دارد.

سوره بقره آیه ۲۵۶:

لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله فقد استمسک بالعروه الوثقی لا انفصام

لهم و الله سمیع العلیم. الله ولی الذین آمنوا ینخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاء هم الطاغوت

ینخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون.

در ابتدای این آیه با بیان "لا اکراه فی الدین" خداوند متعال در صدد بوده است که این نکته را ایراد فرماید که

اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبار به آن راه ندارد زیرا که اکراه تنها در امورات ظاهری و افعال و

برکات و حرکات بدنی و مادی تأثیر می‌کند.

در قسمت بعد "قد تبین الرشد من الغی" علت این امر که در دین اجباری راه ندارد را بیان می‌کند. علامه "ره" در

این باره می‌فرماید: "کسی که از روی حکمت فرمان می‌دهد و طبق حکم عقل تربیت می‌کند گاهی در پاره‌ای از امور

که بیان آن میسر نیست یا از جهت اینکه فهم طرف قاصر است یا به واسطه علل دیگر متوسل به اکراه یا امر به تقلید

از دیگران می‌شود و اما اموری که جهات خیر و شرش روشن است و پاداش و کیفر آنها مقرر دیگر نیازی به اکراه

ندارد و انسان می‌تواند هرچه را بخواهد اختیار کند یا طرف فعل یا طرف ترک فرجام نیک یا عاقبت خطرناک. (۶)

از این بیانات می‌توان دو برداشت کرد: اول اینکه دین اسلام با زور و شمشیر پیشرفت نکرده است و استدلال‌هایی که بعضی از مسلمانان و یا غیرمسلمانان مبنی بر این امر که دین خونریزی و شمشیر است نادرست است. دوم اینکه در حکومت اسلامی مسئولین حق ندارند افراد را به اجبار مسلمان کنند و تنها وظیفه دارند حجاب‌های فرا روی فرد را بردارند و پذیرفتن اسلام را به عهده فرد بگذارند. در قسمت بعد از آیه "فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله فقد استمسک بالعروه الوثقی" علامه (ره) در مورد معنای طاغوت می‌فرماید: طاغوت یعنی طغیان و تجاوز و معنای آن مانند ملکوت و جبروت خالی از مبالغه نیست و نیز ابلاغ می‌گردد مثل بت‌ها، شیاطین و جن و رهبران ظلال و همچنین هرکس برخلاف رضای الهی از او پیروی شود طاغوت نامیده می‌شود او مذکر و مونث و مفرد و تثنیه و جمع در آن یکسان است" (۶)

نکته ظریف در این آیه این می‌باشد که کفر پیش از ایمان ذکر شده است و آن بیانگر این نکته است که چنگ زدن به چیزی لزوم آن ترک چیزهای دیگر است و گرفتن آن، و علامه راجع به این می‌فرماید:

(این معنی با تقدیم کفر موافق است زیرا کفر به طاغوت ترک کردن معبودهای دیگر و ایمان به خدا و گرفتن حق و چنگ زدن به آن است) (۷)

بنابراین آنچه از این آیه و ایمان برداشت می‌شود این است که لزوم سعادت انسان‌ها در این است که شخص ایمان خالص به خدا داشته باشد و به طاغوت کفر ورزد.

در آیه بعد "۲۵۷" خداوند به حکومت اشاره دارد و حکومت را بر مبنای الهی و شیطانی (طاغوت) تعریف می‌کند و با بیان مولفه‌های هر یک عواقب آن را گوشزد می‌کند. خداوند با آوردن لفظ "نور" به صورت مفرد در مقابل "طاغوت" که جمع می‌باشد این نکته را اذعان می‌کند که حق یکی است و اختلاف در آن نیست ولی باطل پراکنده و خالی از جهت وحدت است (شیاطین، جن و ...)

"کسانی که در محدوده حکومت الهی قرار گیرند تحت ولایت خداوند قرار می‌گیرند و سعادت بشری در صورت عدم تخطی برای آنها تضمین است و کسانی که در محدوده حکومت طاغوت قرار بگیرند چون ولی خود را

طاغوت اعلام کرده‌اند لذا سرپرستی جز طاغوت ندارند و در جهنم تا ابد خواهند بود."

علامه راجع به جمله‌های (یخرجهم من الظلمات الی النور) و (یخرجونهم من النور الی الظلمات) می‌فرماید: کنایه از هدایت و اضلال است و گرنه لازمه کلام این است که هریک از مومن و کافر هم دارای نور باشد و هم دارای ظلمت، زیرا لازمه اخراج از نور این است که قبلا در نور باشد و لازمه اخراج از ظلمت این است که قبلا در ظلمت باشد بنابراین عموم مومنان یا کافران که فقط در حال ایمان یا کفر زندگی کرده‌اند باید موقع تکلیف هم نور داشته باشد و هم ظلمت [داشته باشد]، تا اگر ایمان آورده‌اند از ظلمت خارج شوند و اگر کفر ورزیده‌اند از نور خارج شوند. (۸)

نتیجه‌گیری:

پیدایش هر اجتماعی مولود هدف و غرض واحدی است که بین همه افراد جامعه مشترک است. تفاوت حکومت‌ها در تفاوت هدف و غرض است.

اگر ما حکومت را بنا بر دو دسته‌بندی (الهی و طاغوت) خوب و بد بدانیم حکومت‌های بد حکومت‌هایی است که هدف خود را ادامه حیات و زندگی دنیوی به طور دسته‌جمعی و به هم پیوستگی گذاشته‌اند و حکومت‌های خوب حکومت‌هایی است که در جهت تامین زندگی پرافتخار دنیوی و فراتر از آن سعادت اخروی گام بر می‌دارند. بر این اساس ملاک ما برای قضاوت درباره حکومت‌ها معطوف به دو بعد خارجی و داخلی است در صورتی که حکومتی در بعد داخلی برای شهروندان حق و حقوقی قائل باشد و از هرگونه اسراف و تبذیر و محرومیتی به دور باشد و در بعد خارجی حامی مستضعفان و مظلومان عالم باشد حکومت خوب است و در غیر این صورت بالعکس.

اما سوال اینجاست حکومت اسلامی که در برگیرنده این مولفه‌هاست آیا برای جوامع بشری کنونی باتوجه به سببه تاریخی این حکومت قادر است از عهده پیچیدگی‌های کنونی برآید و سعادت زندگی را تامین کند. از آنجا که تفاوت و اختلاف زندگی امروز با دیروز صرفا در یک سلسله شئون ظاهری و صوری است و این نحوه از اختلافات، ربطی به اصول کلیه و شئون احساسی و واقعی اجتماع ندارد انسان‌ها را اخذ فرهنگ سیاسی، اخلاق سیاسی، روش سیاسی از منابع اسلامی می‌توانند یک حکومت تمام عیار برای خود راه‌اندازی کنند که در تمام

جوانب زندگی بشری (دنیوی و اخروی) پاسخگو باشد.

پاورقی‌ها:

۱- ترجمه تفسیرالمیزان، تالیف علامه طباطبایی به قلم سیدمحمد باقر موسوی همدانی، جلد ۵، صفحه ۲۸۶

۲- همان، صفحه ۲۹۰

۳- همان، صفحه ۲۹۳

۴- همان، صفحه ۲۵۴

۵- همان، صفحه ۲۵۵

۶- تفسیر المیزان، تالیف علامه طباطبایی به قلم محمدتقی مصباح یزدی، جلد ۴، صفحه ۱۷۵

۷- همان

۸- همان، صفحه ۱۷۷